**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010902**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما عرض می‌کردیم که استصحاب ادلۀ اثباتی‌اش وافی به اثبات جریان استصحاب به ملاحظۀ زمان نسبی نیست. عرض کردیم دو دسته روایات استصحاب داریم. یک دسته روایاتی که یک تطبیقاتی دارد بعد می‌گوید و لا ینقض الیقین بالشک. عرض کردیم این که و لا ینقض الیقین بالشک این که یقین، یقین سابق و شک، شک لاحق هست این به اعتبار سبق یقین سابق و یقین لاحق در حدیث هست. و آن یقین سابق و شک لاحقی که در روایات اخذ شده به ملاحظۀ عمود زمان ملاحظه شده و ما نمی‌توانیم از این جهت الغای خصوصیت کنیم و ارتکاز تسویه‌ای در اینجا وجود ندارد که بین جریان استصحاب در عمود زمان با غیر عمود زمان فرق نیست.

شاگرد: موضوع در اینجا متیقن است؟ می‌فرمایید سبق

استاد: حالا اجازه بدهید من بعد عرض می‌کنم. این یک بیان. این در مورد روایاتی که در موردش یک مورد دارد و به لسان لا ینقض الیقین بالشک وارد شده. ولی روایاتی داریم من کان علی یقین فشکّ فلیمض علی یقینه و تطبیق هم ندارد، در حدیث اربع مائة به این تعبیر هست، من کان علی یقین فشک فالیمض علی یقینه. این روایات را چگونه اختصاص می‌دهیم؟ در مورد این روایات یک توضیحی ابتدا بدهم که آیا این روایت ناظر به، به چه دلیل اصلاً این روایت ناظر به استصحاب هست؟ و نه ناظر به اعم از استصحاب و قاعدۀ یقین و نه به خصوص قاعدۀ یقین. توضیح ذلک این که یک قانونی هست، یعنی یک ظهوری ادله دارد در این که وقتی ما می‌گوییم من یقین به یک شیءای دارم ظاهر دلیل، وقتی قید نزنم ظاهرش این است که یقین به آن شیء در زمان یقین دارم، من به عدالت زید یقین دارم. یعنی چی؟ یعنی به عدالت زید در زمان یقین، یقین دارم. زمان متیقن و زمان یقین یکی است. اطلاق دلیل اقتضای وحدت زمان متیقن و زمان یقین می‌کند، اگر بخواهد بر خلاف این باشد باید تصریح بشود. من یقین دارم که زید دیروز عادل بوده است، من یقین به عدالت دیروزی زید دارم، عیب ندارد. ولی اگر همینجوری بگویم، بگویم من یقین به عدالت زید دارم، یعنی عدالت زید در زمان یقین. یا مثلاً من می‌گویم من دیروز به عدالت زید یقین داشتم، این یعنی عدالت زید در دیروز. همچنین در مورد شک. من می‌گویم من در مورد عدالت زید شک دارم، یعنی عدالت زید در همین الآن که شک دارم. ولی اگر بخواهم زمان شک و زمان مشکوک متعدد بشود باید قید بزنم، من شک دارم که دیروز زید عادل بوده یا عادل نبوده. اشکال ندارد که زمان یقین و زمان متیقن و زمان شک و زمان مشکوک متعدد بشود ولی نیاز به تصریح دارد. اطلاق اقتضای وحدت زمان متیقن و زمان یقین و زمان مشکوک و زمان شک می‌کند، و این خیلی مهم است، این اطلاق خیلی مهمی است. و خود همین اطلاق اقتضاء می‌کند که این من کان علی یقینٍ فشک مربوط به قاعدۀ یقین نباشد، مربوط به استصحاب باشد.

یک ان قلتی اینجا هست آن این است که این بیانی که شما می‌گویید در صورتی هست که آن شیءای که مورد یقین و شک ما هست مستمر در زمان باشد، زمانی باشد،زمان بردار باشد. ولی اگر یک شیءای فقط در یک زمان خاص تحقق دارد، مثل مرگ. مرگ در یک زمان تحقق پیدا می‌کند. من می‌گویم من دیروز به مرگ زید یقین داشتم، امروز به مرگ زید یقین ندارم. مرگ زید در یک زمان خاص واقع می‌شود دیگر. چون در یک زمان خاص واقع می‌شود دیگر معنا ندارد که وقتی زمان یقین و شک مختلف هست متیقن و مشکوک ما در دو زمان باشد. چون آن متعلق یقین و شک زمان‌بردار نیست، یک شیء است. از جهت زمانی تعدد ندارد. پس در جایی که من می‌گویم من دیروز به مرگ زید یقین داشتم، امروز در مرگ زید شک کردم. یعنی در همان مرگ زید در دیروز. شک ساری می‌شود. بنابراین چرا شما ادلۀ من کان علی یقین در آن نخوابیده که آن متعلق یقین و متعلق شک ما زمانی هست، قار الذات در یک زمان خاص تحقق دارد یا استمرار زمانی دارد. این که توش نخوابیده. چون اطلاق دلیل مواردی مثل یقین را، یقین به مرگ زید را هم شامل می‌شود که آنی الحصول است، یعنی در یک زمان خاص، قار الذات نیست. قار الذات یک تعبیری آقایان دارند، متصرم الوجود. آن چیزی که متصرم الوجود هست آن چیزی که در یک زمان واقع می‌شود و بعد چیزش از بین می‌رود. همان در یک زمان واقع می‌شود، استمرار زمانی ندارد در آنها اگر من کان علی یقین و شک، نسبت به آنها نسبت داده بشود این ازش قاعدۀ یقین استفاده می‌شود. بنابراین شما بگویید اطلاق این دلیل اقتضاء می‌کند که هم ناظر به قاعدۀ یقین باشد هم ناظر به قاعدۀ استصحاب، این اشکال. پاسخ مطلب این هست که قاعدۀ استصحاب و قاعدۀ یقین اینها عقلاءً ملاکات متعدد دارند و این چیزهایی که دو تا ملاک متعدد دارد، این که با یک بیان واحد بخواهد هر دوی اینها بیان شده باشد عرفاً مستبعد است. قاعدۀ استصحاب به مناط، در جلسۀ قبل عرض کردیم، قاعدۀ استصحاب اماره نیست، به مناط این است که می‌خواهد نظم اجتماعی ایجاد بشود، انسجام عملی در جامعه ایجاد بشود جعل می‌شود. ولی قاعدۀ یقین به ملاحظۀ نکته‌ای هست که در بعضی از ادلۀ فراق به آن تمسک شده. ادلۀ فراق یکی از مصداق‌های قاعدۀ یقین است. فراق یکی از موارد قاعدۀ یقین است. هو حین یتوضأ اذکر من حین یشک. یعنی انسان در هنگام یقین بیشتر حواسش جمع هست در هنگام شک. این که یک زمان یقین داشته بعد شک حاصل می‌شود خیلی وقت‌ها آن زمانی که یقین داشته بیشتر ملاحظه کرده موارد را که یقین برایش حاصل شده. یعنی یک نوع اماریت دارد یقین حتی نسبت به بعد از زوال یقین، این قاعدۀ یقین براساس اماریت یقین است. هم سنخۀ قاعدۀ استصحاب دارد، یعنی قاعدۀ استصحاب اصل عملی است، هم قاعدۀ یقین یک نوع اماره است و هم، اصلاً دو تا ملاک مختلف دارد، ملاکاتشان فرق دارد. این که یک دلیل واحد بخواهد هر دو را متعرض بشود خیلی مستعبد است. از آن طرف ادلۀ دیگر قطعاً استصحاب را می‌گیرد. این که بگوییم این دلیل ظهور داشته باشد در این که می‌خواهد یک مطلب جدید بگوید ظهور ندارد. این به نظر می‌رسد همان نکته‌ای که در همۀ روایات دیگر وارد شده که قاعدۀ استصحاب را می‌خواهد بگوید، قاعدۀ استصحاب به عنوان یک اصل مسلمی در شریعت مسلم است و از قدیم هم بوده، به نحو فی الجمله می‌خواهم بگویم نه در شبهات حکمیه می‌گیرد یا نمی‌گیرد امثال اینها. اصل قاعدۀ استصحاب که در طهارت و نجاست و در شبهات موضوعیه استصحاب جاری می‌شود خب آن مسلم هست. این باعث می‌شود که روایت من کان علی یقین فشک انصراف پیدا کند که ناظر به دلیل استصحاب هست. اگر به فرض هم انصراف پیدا نکند اجمال دارد. وقتی اجمال داشت نمی‌توانیم ازش، نه قاعدۀ استصحاب را استفاده کنیم نه قاعدۀ یقین را استفاده کنیم. قاعدۀ استصحاب ادلۀ دیگر مثبتش هست، قاعدۀ یقین دیگر نمی‌توانیم ما، ممکن است همان را استفاده بکنیم، پس بنابراین این یا مجمل است یا ظهور در خصوص قاعدۀ استصحاب دارد، این نکته.

شاگرد: می‌شود گفت اکثر مصادیقش زمان بردار هستند، پس نمی‌شود آنها را از

استاد: نه، در این که نمی‌شود قاعدۀ استصحاب را از تحتش خارج کرد بحثی نیست. ولی بحث این هست که چرا هر دو را نگوییم؟ آن هر دویش با آن نکته‌ای که قبلاً عرض کردم، آن نکته‌ای که شما می‌گویید درست است که اکثر مصادیق هم زمان بردار است. این که اکثر مصادیق زمان بردار هست به علاوۀ، این نکته‌ای که در موارد دیگر قاعدۀ استصحاب به عنوان یک اصل شرعی مسلم پذیرفته شده است، و همۀ این نکات باعث می‌شود که این ظهور پیدا کند در قاعدۀ استصحاب. اگر ظهور در قاعدۀ استصحاب نداشته باشد ظهور در قاعدۀ یقین ندارد. مجمل می‌شود. مجمل که شد این روایت کنار می‌رود به روایت‌های دیگری که قاعدۀ استصحاب را اثبات کرده ما تمسک می‌کنیم بر اثبات قاعدۀ استصحاب، این روایت به دلیل اجمالش ما چیزی بیشتر از همان قاعده‌ای که در سایر موارد هست ازش استفاده نمی‌کنیم. ولی به نظر می‌رسد که نه مجمل هم نیست. این مجمل تسلمی بود. نه ظهور دارد در قاعدۀ استصحاب. حالا که ظهور دارد در قاعدۀ استصحاب نکتۀ بحث ما اینجا اینجوری شروع می‌شود که ببینید موردی که این روایت هست، موردی هست که متیقن ما و مشکوک ما زمان دار است. این که یک بحثی آقایان در باب استصحاب دارند، می‌گویند استصحاب درش شرط نیست که زمان حدوث یقین قبل از زمان شک باشد. نه، اگر زمان حدوث یقین و شک هر دو با هم حادث شده باشند. این هم استصحاب آنها را می‌گیرد.

به نظر می‌رسد آن چیزی که ابتداءً دلیل استصحاب ناظرش هست جایی هست که حدوث یقین قبل از حدوث شک است. بله، چون نکتۀ عقلایی این قاعده نکته‌ای هست که، جایی که حدوث، یعنی جایی که. نکتۀ عقلایی‌اش در مواردی که حدوث یقین و شک در یک زمان باشند را هم می‌گیرد. و الا اصل این از باب القای خصوصیت ما باید آن موارد را نتیجه بگیریم. بحث این است که ما چقدر می‌توانیم القای خصوصیت کنیم؟ آیا نسبت به زمان نسبی می‌توانیم القای خصوصیت کنیم؟ پاسخ مطلب این است که نه، چون فرد در زمان نسبی، زمان نسبی ما یک زمان مشخصی نداریم که یقین نسبت به آن حاصل شده باشد. من کان علی یقینٍ، یعنی کسی که در یک زمانی یقین داشته باشد، بعد از آن این فاء که هست، زمان شک را بعد از زمان یقین می‌کند نسبت به عمود زمان. این فاء که بخواهیم بگوییم نسبت به، خود یقین و شک، نه متیقن و مشکوک. این در بحث زمان نسبی ما یقین و شک‌مان در یک زمان است. متیقن و مشکوک ما مختلف است. ما می‌گوییم الآن من یقین دارم یک زمانی مثلاً این بنده خدا پدر زنده بوده. یک زمانی قبل از زمان اسلام آوردن پسر نمی‌دانیم حیات پدر تا زمان اسلام آوردن پسر ادامه داشته یا ادامه نداشته. اینها متیقن و مشکوکش سبق دارند. خود یقین و شکشان سبق ندارد، الآن من دارم یقین و مشکوک را می‌سنجم، یقین و مشکوک را نسبت به عمود زمان هم نمی‌سنجم، نسبت به آن زمان نسبی می‌سنجم. اگر متیقن و مشکوک را در زمان، یعنی یقین و شک حدوثشان مختلف نباشد در یک زمان مثلاً ایجاد شده باشند. اگر نسبت به عمود زمان بسنجیم می‌توانیم ما القای خصوصیت کنیم. می‌گوییم جایی که نسبت به عمود زمان هست، خصوصیتی ندارد. این را می‌شود القای خصوصیت کرد. ولی نسبت به زمان نسبی القای خصوصیتش مشکل هست. به خصوص با توجه به نکته‌ای که در بحث ملاک استصحاب عرض کردم، که ملاک استصحاب آن انسجام عملی هست. آن انسجام عملی اقتضاء می‌کند که شما زمان یقین را کشدارش کنید. در زمان نسبی، زمان یقین طولانی نمی‌شود. فرض کنید شما در نظر بگیرید که در واقع ببینید این مثالی که می‌زنید، مثال روشنش را در جایی که می‌خواهید در معلوم التاریخ استصحاب کنید. شما یقین دارید که زید در یک زمانی از دنیا رفته. حالا آن طرفش را من بگویم. شما یقین دارید زید در یک زمانی مسلمان شده. نمی‌دانید کفرش، کفر پسر که یک زمانی با حیات پدر مستمر بوده، یعنی قبل از مرگ پدر کفر پسر تحقق داشته. نمی‌دانید در زمان مرگ پدر کفر پسر ادامه داشته یا ادامه نداشته. فرض کنید شما زمان اسلام را هم می‌دانید. می‌گویید ما زمان کفر را می‌خواهیم استصحاب کنیم تا زمان واقعی مرگ پدر. این کفر را که استصحاب می‌کنید، زمان کفر را که اضافه نمی‌کنید. یعنی معلوم است در چه زمانی مسلمان شده، قبل از آن کافر بوده، بعد از آن هم مسلمان بوده. کفر نسبت به عمود زمان مشخص هست که کی تحقق پیدا کرده. چه کار کردید؟ در واقع یک مقداری این کفر را جابه‌جایی کردید. یعنی روح قضیه برمی‌گردد به این که کفر را طولانی نکردید، آن مرگ را جابه‌جا کردید. آن مرگ را آوردید، اگر من می‌گویم که نمی‌دانم موقعی که طرف از دنیا رفته است هنوز این کافر بوده است یا کافر نبوده است، جابه‌جایی در مرگ صورت گرفته نه در کفر. کفر مشخص است.

شاگرد: در واقع زمان یقین به حیات را کم کردید.

استاد: زمان یقین به حیات را کم کردیم نه زمان کفر را. زمان کفر مشخص است. زمان یقین به حیات را کم کردید تا بتوانید آن چیز را. یعنی آن دستکاری که شده در چیز دیگری دستکاری شده. مستصحب شما زمانش تغییر نکرده. مستصحب شما که کفر زید هست، کفر زید زمانش مشخص است. برای این که این کفر زید بتوانید استصحاب کنید آن چیزی که به ملاحظۀ آن کفر را سنجید، آن را دستکاری کردید. زمان نسبی معنایش تصرف در آن چیزی که به لحاظ آن چیز زمانی، حالا نمی‌دانم تعبیر را چی بکنم که تعبیر جالبی باشد، ما در واقع در زمان نسبی به مقایسۀ یک شیءای آن زمان مقیص علیه، یک مقیص داریم، یک مقیص علیه. مستصحب ما مقیص است، یک زمان مقیص علیه داریم. زمان مقیص علیه را دارید دستکاری می‌کنید نه زمان مقیص را. زمان مقیص مشخص است. آن مقیص علیه را که دارید چیز می‌کنید، آن را دستکاری می‌کنید، آن را کم می‌کنید تا این زیاد بشود. در واقع آن را کم می‌کنید تا این زیاد بشود.

شاگرد: مجهولی التاریخ هم همان است؟

استاد: در مجهولی التاریخ هم همین است. مجهولی التاریخ هم در واقع آن یکی را کمش می‌کنید تا این زیاد بشود. ولو این زمانش را هم نمی‌دانید، در واقع آن را، هرکدامشان را دیگری را، یعنی آن زمان مقیص علیه را دراز می‌کنید، کوتاه می‌کنید، زمان مقیص علیه را کوتاه می‌کنید تا زمان مقیص جوری بشود که کأنّ خیال کنید دراز شده. دراز نشده که. این است که این تفاوت هست بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ. در معلوم التاریخ که مستصحب ما معلوم التاریخ باشد. مستصحب خب معلوم التاریخ است، هیچ بزرگ و کوچک نمی‌شود. ولی اگر مجهول التاریخ را نسبت به معلوم التاریخ بخواهیم استصحاب کنیم، یعنی نسبت به عمود زمان استصحاب کنیم خب کشش می‌دهیم. نمی‌دانیم مثلاً در این مثالی که زدیم کفر زید مشخص است که کی تبدیل به اسلام شده است. نمی‌دانیم در هنگامی که آن کفر زید به اسلام تبدیل شده است حیات پدر ادامه داشته یا ادامه نداشته. استصحاب می‌کنیم بقای حیات پدر را ما دام کون الـ پسر کافرا. بنابراین در زمانی که کفر پدر وجود داشته این حیات ادامه داشته، پس بنابراین اسلام و مرگ و حیات تحقق پیدا نکرده که موضوع باشد برای ارث سایر ورثه.

شاگرد: این نکتۀ عقلایی‌اش درست. این نکته‌ای که فرمودید فرمودید زمان یقین و شک در جایی که زمان نسبی است خود حدوث و یقین و شک همزمان است. این را نفهمیدیم. قبلاً یقین

استاد: نه، حالا این را من یک توضیحی بدهم. ما زمان نسبی را داریم می‌سنجیم. ملاحظۀ زمان نسبی، زمان را به نحو نسبی وقتی داریم می‌سنجیم اینها باید همزمان باید باشند. یعنی این دو تا حادثه را با همدیگر داریم می‌سنجیم. اجازه بدهید من این بحث را در موردمان خودمان تطبیق بکنم، یک تفاوتی بین مورد ما و مورد مجهولی التاریخ دارد، برمی‌گردم این را دوباره توضیح می‌دهم. آیا این نکته‌ای که اینجا گفتیم این نکته در ما نحن فیه می‌آید یا نمی‌آید؟ به نظر می‌رسد که این نکته‌ای که ما در اینجا گفتیم به این شکلی که در اینجا گفتیم این نکتۀ اخیر در ما نحن فیه نمی‌آید. ما نحن فیه، باز در معلوم التاریخ، مجهول التاریخ را در نظر بیگریم. این نکته را هم اوّل عرض بکنم، در بحث ما نحن فیه استصحاب در معلوم التاریخ جاری می‌شود، بحث سر جریان استصحاب در مجهول التاریخ است، عکس قضیه است. ما یقین داریم که در هنگام ظهر طهارت داشتیم. زمان طهارت معلوم است. نمی‌دانیم حدثی که از من سر زده به نحو اجمالی قبل از طهارت بوده، بنابراین طهارت ناقضش است، یا آن حدث بعدش است، حدث ناقض طهارتش است. نمی‌دانیم حدث منقوض است یا ناقض است. اینجا استصحاب طهارت روشن است، ظهر من طهارت داشتم نمی‌دانم بعد از این طهارت حدثی حادث شده یا حادث نشده، بقای طهارت را استصحاب می‌کنم. در معلوم التاریخ از آن زمان معلوم تا زمان کنونی که محل اثر هست استصحاب می‌کنیم. ولی آیا در مجهول التاریخ این استصحاب جاری می‌شود؟ یا استصحاب جاری نمی‌شود که تعارض کند. بعضی‌ها گفتند که استصحاب باید زمان یقین مشخص باشد و به نحو اجمالی نمی‌شود استصحاب کرد. زمان یقین باید مشخص باشد نمی‌شود به زمان. اشکال کردند، گفتند کی گفته همچین شرطی؟ من یک موقعی یقین داشتم که وضو گرفتم. بعد از یکی دو ساعت الآن شک کردم که آن وضوی من کی بود؟ ساعت اوّل وضو گرفتم، موقع صبح وضو گرفتم، ظهر. ولی بالأخره اجمالاً می‌دانم یک وضویی قبلاً گرفتم. نمی‌توانم استصحاب کنم؟ لازم نیست که یقین ما زمان متیقنش مشخص باشد. نه زمان اجمالی‌اش مسلما این جاری است. بنابراین کی گفته. حالا من این را یک توضیح بدهم که آیا آن نکته‌ای که در آن بحث سابق گفتیم اینجا می‌آید یا نمی‌آید؟ من که به طهارتم یقین دارم، به وضو گرفتن، آن موقعی که وضو می‌گیرم زمانش را می‌دانم. بعداً شک حاصل می‌شود. یعنی آن چیزی که مهم هست این است که من در یک زمانی یقین داشته باشم، مطلبی که مطرح کردیم آن این بود که متیقن و مشکوک اصلاً اصل قاعدۀ استصحاب در جایی است که زمان یقین، زمان حدوث یقین قبل از زمان حدوث شک باشد. آیا این در ما نحن فیه هست؟ بله هستش. زمان حدوث یقین قبل از زمان حدوث شک است، ولی موقعی زمانی که شک حادث می‌شود آن زمان یقین هم الآن دیگر از بین رفته. یعنی ببینید نوعاً من، آن موقعی که من وضو گرفتم، یا مثلاً حدث از من سر زده، آن موقع می‌دانم کی بوده، انسان موقعی که حدث ازش سر زده مشخص است زمانش دیگر. یعنی آن موقعی که حدث سر می‌زند خب زمان معلوم است. الآن که من می‌خواهم استصحاب جاری کنم الآن زمان شک من است. در زمان شک لازم نیست زمان یقین معین باشد. در زمان یقین باید یقین معین باشد. این مطلبی که هست این است. در زمانی که می‌خواهم استصحاب جاری کنم که زمان شک است لازم نیست زمان یقین معین باشد. آن زمانی که ما یقین داشتیم باید مشخص باشد. مشخص هم هست. پس بنابراین این فرق، یعنی زمان حدوث یقین من زمانش را هم می‌دانستم. بله، بقاءً این استمرار نداشته. علم به زمان یقین در زمان شک تحقق ندارد. و این به چه دلیل یک همچین چیزی

شاگرد: متیقن را علی القاعده باید بگویند که به نحو علم اجمالی، نه خود یقین.

استاد: نه خود یقین. ببینید بحث سر این است که من به طور متعارف، من چطور یقین دارم که در یک زمانی طهارت از من سر زده. آن زمان خودم چیز داشتم دیگر. یعنی معمول مورد، البته ممکن است احیاناً در بعضی موارد من فی الجمله نسبت به متیقن اجمالی داشته باشم ولی بحث این هست که متعارف مواردی که ما داریم در زمان یقین در یک زمانی حادث می‌شود. در زمان حدوث یقین زمان یقین مشخص است.

شاگرد: آنها شاید می‌خواهند بگویند

استاد: ولی بعداً زمان شک که حادث می‌شود آن زمان حدوث، زمانش از ذُکر من خارج می‌شود. آن چیزی که ما دلیل داریم حالا بحث ادامه دارد. می‌خواهم بگویم آن نکته‌ای که ما روی آن نکته تکیه می‌کنیم که زمان حدوث یقین باید قبل از زمان حدوث شک باشد این در ما نحن فیه وجود دارد. ولی در بحث قبل وجود نداشت. و این تفاوت بین ما نحن فیه و قبل وجود دارد. بنابراین این دو تا را نمی‌شود با هم مقایسه کرد. اما به نظر می‌رسد در ما نحن فیه هم برخی از نکاتی که در بحث سابق مطرح می‌کردیم می‌آید. توضیح ذلک این که ببینید ما اوّلاً آن نکتۀ عقلایی که عرض کردیم در مورد قاعدۀ استصحاب هست. و قاعدۀ استصحاب می‌خواهد زمان یقین را طولانی کند، تطویل زمان الیقین. این در ما نحن فیه نیستش. چون در واقع ما آن حدث اجمالی که داریم آن حدث اجمالی را طولانی‌اش نمی‌کنیم. زمانش را این طرف و آن طرف می‌کنیم تا الآن موجود باشد. دو بحث است. یک بحث این هست که زمان حدوث کی است؟ که الآن هم هنوز موجود باشد. زمان آن متیقن ما طولانی نمی‌شود. بلکه تطبیق زمان حدوث با خارج را تغییر می‌دهد. این نکته‌ای هست که در کلام مرحوم حاج شیخ در اینجا اشاره شده. در حاشیۀ درر عبارتی هست اشاره به همین نکته هست. در حاشیه‌ای که حاشیۀ آقای اراکی هست، که ظاهراً از همان درس مرحوم حاج شیخ هست. که ایشان همین را می‌گوید. می‌گوید قاعدۀ استصحاب تطویل زمان یقین را می‌خواهد ایجاد کند، نه کاری کند که آن زمان، ببینید شما در واقع چه کار می‌خواهید بکنید؟ ما ۳ تا زمان داریم. زمان اوّل، زمان دوم، زمان سوم. می‌دانیم در زمان دوم طهارت است، یعنی ۴ تا زمان در واقع داریم. یک زمان اوّل، دوم، سوم، چهارم. زمان چهارم زمان شک من است. من نمی‌دانم که زمان اوّل حدث بوده است یا زمان سوم زمان حدث بوده است. من نمی‌آیم مستقیماً زمان حدث را طولانی کنم. بلکه چه کار می‌کنم؟ کاری که انجام دادم ابتداءً می‌آیم زمان حدث را معین می‌کنم، آن خودبخود طولانی است. یعنی آن شک من، فرض کنید حالا یک مثال روشنش را اینجا قرار بدهیم که من می‌دانم اگر آن حدث در زمان سوم باشد حتماً در زمان چهارم موجود است. خب اینجا بین زمان، من چه کار کردم که حدث زمانش طولانی شده؟ آمدم زمان حدث را به جای این که زمان اوّل قرارش بدهم که زمانش کوتاه باشد زمان سوم قرار دادم که زمانش طولانی شده.

شاگرد: لازمه‌اش این است

استاد: نه، اصلش این کار را کردم. یعنی روح قضیه این است

شاگرد: من گفتم طولانی است لازمه‌اش

استاد: نه، نگفتم طولانی است. گفتم که زمان چیز است، روح قضیه این است. آن شک من در زمان این شیء است. زمان حدوثش است

شاگرد: من چه کار می‌کنم؟ من می‌گویم منشاء شک است ولی الآن نمی‌دانم ادامه دارد طولانی هست یا نه، می‌گویم طولانی هست

استاد: من می‌گویم. نه، من چه کار می‌کنم؟ من نمی‌خواهم زمانش را مستقیم طولانی کنم. یعنی شک من، شک در طولانی بودن و قصر نیست مستقیماً. شک من در این است که زمان حدوث کی است.

حالا این را توجه کنید شنبه ان شاء الله این بحث توضیح بیشتر بدهم. و این دخالت دارد در این بحث‌ها یک قدری باز بشود بحث را از این روشن‌تر می‌کند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان